

## نکته‌هایی درباره کلینی و کافی

امین حسین پور<sup>۱</sup>

### چکیده:

کلینی یکی از بزرگترین محدثان شیعه است که همیشه نیاز پرداختن به ابعاد شخصیتی و آثارش، احساس می‌شود. در این نوشتار سعی بر آن است که به نخستین یادکردها از کلینی و کافی نگاهی کوتاه انداخته شود و سپس تعدادی از کتاب‌های منتسب به ایشان، مانند: *تعبیر الرؤیا*، *رسائل الائمه* و *خصائص بوم الغدير*، بررسی شود. نخستین اجازه‌گیرندگان کافی، نیز موضوع قابل تأملی است که بدان می‌پردازیم و در نهایت دو روایت از کلینی، که مورد نقد بوده است را بازکاوی خواهیم کرد. **کلید واژه‌ها:** کلینی، کافی، *تعبیر الرؤیا*، *رسائل الائمه*، *خصائص بوم الغدير*.

### درآمد

درباره اندیشور بزرگ شیعه در سده چهارم - شیخ ابو جعفر کلینی - بسیار گفته‌اند و نوشتار <sup>تهان</sup> د بی‌شک جایگاه کلینی و کتاب ارجمندهش، -کافی- نیز شایستگی این اندازه توجه و اقبال را دارد. در این نوشتار، برخی نکته‌ها درباره زندگی یا آثار کلینی را، که تاکنون کمتر بدان توجه شده، برجسته می‌سازیم. نخست، یادآور می‌شویم که روش ما برای اثبات یا رد یک دیدگاه، روشی تاریخی است که بر پایه گردآوری نشانه‌ها و قرائن بنا نهاده شده، سپس بر تحلیل آنها استوار است. از این رو نباید خواننده انتظار داشته باشد که برای استوارسازی یک دیدگاه یا نقد آن، براهین فلسفی یا عقلی اقامه شود، چون که اساساً چنین روشی در حوزه علوم نقلی، همانند تاریخ و حدیث، از پایه نادرست، و در برخی موارد ناممکن است؛ در غالب نمونه‌ها، نتیجه واقع ی نمی‌دهد. طبیعی است که برای بررسی هر نکته، همه قرائن ممکن، گردآوری شود. و هر چه شمار قرائن بیشتر باشد، میزان اطمینان‌آوری بیشتر خواهد بود. به

1. دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشکده علوم حدیث.

هر روی، خواننده می‌تواند با نتایج به دست آمده، همراه ما باشد یا نباشد. امید آن‌که نکته‌هایی که در پی می‌آید، ابعادی از زندگی علمی کلینی را روشن‌تر سازد.

#### ۱. نخستین یادکردها از کلینی و کافی

بر پایه سخن استاد مدرسی طباطبائی، کهن‌ترین یادکرد - در گستره منابع موجود - در کتاب *البرهان فی وجوه البیان* نوشته اسحاق بن ابراهیم بن وهب، دیده می‌شود (مکتب در فرآیند تکامل: ص ۳۳۸). در این گزارش می‌خوانیم:

والشبیعة تجعل الذیة فی الأصابع و الأسنان علی قدر المنفعة، فیفضلون بعض ذلک علی بعض، و لست أحفظ تفضیل ذلک، و هو فی کتب الدیات للکلینی و الحسین بن سعید و غیرهما مبین (البرهان فی وجوه البیان: ص ۳۹۸).

روشن است که مراد وی، کتاب *الذیات کافی* است، نه آن‌که کلینی کتابی مستقل با این نام داشته است. نویسنده کتاب *البرهان*، بنابر سخن محققین کتاب، آن را پس از سال ۳۳۵ هـ ق نگاشته است (*البرهان فی وجوه البیان*: ص ۲۵). از این رو می‌توان سخن وی را کهن‌ترین یادکرد از کلینی و کافی دانست (ضمیمه ۱).

گزارش بعدی، یادکرد شیخ صدوق در کتاب‌هایش، از جمله، *من لایحضر الفقیه* از کافی و کلینی است (*من لایحضر الفقیه*: ج ۳ ص ۳۵۳ و ج ۴ ص ۲۰۳ و ۲۲۳ و ۵۳۴). توجه شود، شیخ صدوق کتاب *من لایحضر الفقیه* را پس از سال ۳۵۵ هجری - یعنی سال ورود وی به بغداد و حدیث‌آموزی دانشوران شیعی از او - نگاشته است؛ به قرینه آن که نجاشی، که نمایه بلندی از نگاشته‌های او را به دست داده، از این کتاب یادی نکرده است (*رجال نجاشی*: ش ۱۰۴۹). پس از وی، مفید (م ۴۱۳ هـ)، در *تصحیح اعتقادات الإمامیة*، از کافی و کلینی یاد کرده، نویسنده و کتاب را ستوده است (*تصحیح الاعتقاد*: ص ۷۰). شاید در همین روزگار باشد که این غضائری نیز، در کتاب خود، زیر نام احمد بن مهران نوشته است:

روی عنه الکلینی فی کتاب الکافی (الرجال لابن الغضائری: ص ۴۲)

پس از این بزرگان، کسانی چون نجاشی و شیخ طوسی و سید مرتضی نیز، در کتاب‌هایشان، از کلینی و کافی یاد کرده‌اند که اشاره به آنها، برای آشنایی اهل فن، ضرورتی ندارد.

آنچه گذشت در حوزه شیعه بود، اما در گستره اهل تسنن، شادروان علامه سید عبدالعزیز طباطبائی آورده‌اند که عبدالمغنی بن سعید از دی مصری، در *المؤتلف و المختلف*، از کلینی یاد کرده‌اند (*تراثنا*: ج ۲۱ ص ۱۷۵)، اما نگارنده با جستجو در دو چاپ در دسترس، نام کلینی را نیافت. به هر روی در صورت وجود نام کلینی در آن کتاب، باید گفت، وی، نخستین کس از اهل سنت است که از او یاد می‌کند؛ زیرا کتاب وی، پیش از سال ۳۵۷ هـ نگاشته شده است (*المؤتلف و المختلف*: ج ۱ ص ۲۴). مرحوم طباطبائی، سپس از ابن ماکولا یادکولا یاد کرده‌اند، که در

الإكمال خود، درباره کلینی چند سطری سخن گفته است (الإكمال: ج ۷ ص ۱۸۶).  
ابن ماکولا کتاب خود را در ۴۶۷ به پایان برده است (الإكمال: ج ۷ ص ۴۴۴).

## ۲. کتاب تعبیر الرؤیا

آیا کلینی کتابی با نام تفسیر الرؤیا (فهرست شیخ: ص ۲۱۰) و یا تعبیر الرؤیا (رجال نجاشی: ص ۱۰۲۶) داشته است؟ شیخ و نجاشی، این اثر را به کلینی نسبت داده‌اند، ولی آنچه این نسبت را با تردید رو به رو می‌سازد، سخن هر دو نفر است. شیخ، در ترجمه احمد بن اصفهید قمی می‌نگارد:

الضریب المفسر، لم يعرف له إلا الكتاب الذي بأيدي الناس في الرؤيا و هم يعزونه إلى أبي جعفر الكليني و ليس كذلك (الفهرست: ص ۷۷).

نجاشی نیز در زیر نام وی می‌آورد:

لم يُعرف له إلا كتاب تعبیر الرؤیا، و قال قومٌ إنه لأبي جعفر الكليني و ليس هو له (رجال نجاشی: ص ۲۴۱)

از کنار هم نهادن این دو گزارش، نتیجه می‌گیریم: کتابی که در گویش راویان آن روزگار با نام تعبیر (تفسیر) الرؤیا به کلینی منسوب است، از آن او نبوده، بلکه برای نویسنده دیگری است که از قضا، با کلینی هم طبقه و هم عصر بوده است؛ به قرینه آن که جعفر بن محمد بن قولویه، کتاب او را گزارش کرده و می‌دانیم که جعفر، از شاگردان و راویان کتاب‌های کلینی نیز بوده است.

اما چرا شیخ و نجاشی، هر دو، به هنگام نگاشتن شرح حال کلینی، این کتاب را به او نسبت داده‌اند؟! یک پاسخ محتمل می‌تواند آن باشد که این روش آنان، همراهی با دیدگاه مشهور بوده است و از آنجا که نظر خود را بیشتر بیان کرده‌اند، در اینجا، نیازی به تذکر درباره آن ندیده‌اند. احتمال دیگر این‌که، مراد ایشان این بوده است که کلینی کتابی درباره تعبیر رؤیا داشته است، اما این کتاب، آن نگاشته‌ای که مردم آن را به او نسبت می‌دهند، نیست. شاید بتوان گفت این احتمال با ظاهر سخن نجاشی و شیخ در یاد کرد کتاب تفسیر رؤیا در نمایه آثار کلینی سازگارتر است.

به هر روی اکنون آنچه از این کتاب منسوب به کلینی در دست داریم، نخست گزارش سید بن طاووس در فرج المهموم است. در این گزارش می‌خوانیم:

ما روينا بإسنادنا إلى محمد بن يعقوب الكليني في كتاب تفسير الرؤيا بإسناده، عن محمد بن غانم، قال: قلت لأبي عبد الله: عندنا قومٌ يقولون النجوم أصحّ من الرؤيا، فقال: كان ذلك صحيحاً قبل أن تُردَّ الشمس على يوشع بن نون و على أمير المؤمنين، كان ذلك صحيحاً فلما ردَّ الله تعالى الشمس عليها (ظ):

1. شیخ آقا بزرگ در الذریعة ج ۴ ص ۲۰۷ و ۲۰۸ بر این باور است.



کتاب مرحوم آیت الله احمدی میانجی از آن روایات در کتاب‌های سید داده‌اند - مقایسه می‌کند. نشانی اخیر از *فتح الأبواب* است که علم الهدی، خود به اخذ روایت از آن تصریح می‌کند. گفتنی است، مترجمان کتاب «*کتابخانه ابن طاووس*»، نیز به این نکته راه برده‌اند که گزارش‌های علم الهدی از رسائل، با واسطه کشف المحجّة سید، بوده است (*کتابخانه ابن طاووس*: ص ۴۹۳ پاورقی).

مرحوم آیت الله احمدی میانجی نوشته‌اند که از *النوادر فیض کاشانی* چنین برمی‌آید که کتاب *الرسائل* نزد او نیز موجود بوده است (*معادن الحکمة*: ج ۱ ص ۴۶۷)، اما این برداشت نیز درست نیست و روایتی را که ایشان از کتاب *نوادیر فیض کاشانی* داده‌اند، درست همان روایتی است که سید در *کشف المحجّة* صفحه ۱۷۳ آورده است؛ نامه‌ای است در شرح وقایع پس از رسول اکرم که امیر المؤمنین پس از بازگشت از نهران نگاشته‌اند (*النوادر*: ص ۱۲۷) و از قضا جز سید، کس دیگری آن را از رسائل کلینی روایت نکرده است. بر پایه گزارش‌های موجود، آخرین کسی که نسخه‌ای از کتاب رسائل کلینی را دست داشته، سید بن طاووس (م ۶۶۴ هـ) است و همه آنچه که پسینیان از این کتاب گزارش کرده‌اند، برگرفته از کتاب‌های سید است.

#### ۴. کتاب *خصائص یوم الغدير*

مرحوم شیخ آقا بزرگ در *الذریعة*، کتابی با نام *خصائص الغدير* (*الذریعة*: ج ۷ ص ۱۷۳) یا *خصائص یوم الغدير* (*الذریعة*: ج ۷ ص ۱۷۵) را به کلینی نسبت داده‌اند. پرسش آن است که آیا کلینی کتابی با این نام داشته است؟ مرحوم آقا بزرگ نوشته‌اند که مولی باقر واعظ کجوری (م ۱۳۱۳ هـ) در آغاز کتاب *الخصائص الفاطمیة*، سخنی درباره این کتاب دارد که مضمون آن این است:

«أنّ کلینی أول من صنّف سمّاه باسم الخصائص و هو هذا الكتاب الذی فییه فضائل یوم الغدير و جملة من وقایعه و خصایصه و قد اعتمد علیه العلماء و استشهدوا بأحادیثه فی کتبههم المؤلفه فی الإمامة» (*الذریعة*: ج ۷ ص ۱۷۳)

شیخ آقا بزرگ، سپس خود افزوده‌اند که نسخه‌های این کتاب تا حدود سال ۱۰۰۰ هـ به جای مانده بود؛ زیرا کفعمی (م ۹۰۵ هـ) آن را از مصادر کتاب *البلد الامین* خود شمرده است. پس معلوم می‌شود که کتاب در دسترس او بوده است، اما این دیدگاه‌ها درست نیست زیرا:

- مرحوم کجوری، گرچه در آغاز *الخصائص الفاطمیة*، آنچه را شیخ آقا بزرگ از قول ایشان آورده‌اند، بیان می‌کنند، ولی هیچ سند و مدرکی ارائه نداده‌اند (*الخصائص الفاطمیة*: ص ۴۷۱ از ترجمه عربی کتاب).

- مسند مرحوم کجوری، در این سخن خود، که کتاب کلینی درباره روز غدیر از سوی عالمان با استقبال روبرو شده، و به احادیث آن اعتماد کرده‌اند، از هیچ رو روشن نیست.

- کفعمی در *جُنة الأمان الواقية*، معروف به *مصباح کفعمی*، و نه در *بلد الأمین*، از کتابی با نام *خصائص یوم الغدير* نام برده است (*جُنة الأمان الواقية*: ص ۷۷۳) ولی اشاره‌ای به نویسنده این کتاب نکرده و از کلینی نیز نامی نبرده است.

- شیخ آقا بزرگ آورده‌اند که بیاضی عاملی (م ۸۷۷ هـ) نیز از این کتاب نام برده است (*الذریعة*: ج ۷ ص ۱۷۳)؛ ولی باید توجه کنیم که بیاضی عاملی، گرچه در *مقدمه الصراط المستقیم*، به هنگام یاد کرد منابع کتاب، از نگاشته‌ای با نام *خصائص یوم الغدير* نام می‌برد (*الصراط المستقیم*: ج ۱ ص ۵)، ولی نه اشاره‌ای به کلینی و نه نامی از نویسنده این کتاب، در سخن او دیده نمی‌شود.

- پس از شیخ آقا بزرگ، برخی دیگر از نویسندگان نیز، این کتاب را به کلینی نسبت داده‌اند<sup>۱</sup>.

- کوتاه سخن آن‌که: کلینی قطعاً کتابی با نام *خصائص الغدير* نداشته است. اساساً چگونه می‌توان پذیرفت که بزرگی همچون شیخ طوسی و نجاشی که فاصله چندانی تا روزگار او نداشته‌اند، هیچ نامی از آن به میان نیاورند و از روزگار کلینی تا حدود سال ۱۳۱۸ هـ ق، که سال پایان نگارش *الخصائص الفاطمیة* است (*الخصائص الفاطمیة*: ج ۲ ص ۶۲۱) هیچ کس چنین کتابی را به کلینی نسبت ندهد، آنگاه به یک باره، در سده چهاردهم هجری عالمی، این کتاب را به کلینی منسوب گردانند؟!

۵. نخستین اجازه‌گیرندگان کافی

شیخ صدوق کتاب کافی را با واسطه سه نفر، از کلینی روایت کرده است: محمد بن محمد بن عصام الکلینی، علی بن احمد بن موسی، و محمد بن احمد السنانی. پسوند کلینی در پایان نام محمد بن عصام، حکایت از این دارد که وی، اهل منطقه ری بوده است. از وی داده‌های دیگری که در این‌جا به کار آید، در دست نداریم.

درباره راوی دوم، می‌دانیم که از محمد بن جعفر الأسدی، معروف به محمد بن ابی عبد الله، روایت‌های چندی گزارش کرده است (*معجم الرجال الحدیث*: ج ۱۱ ص ۲۵۵) و نیز می‌دانیم که محمد بن جعفر اسدی، از وکیلان ناحیه مقدسه در حوزه ری بوده است (*رجال النجاشی*: ش ۱۰۲۰؛ *الغیبة* [شیخ طوسی] ص ۴۱۵). راوی سوم را با عبارت: «نزیل الرئی» ترجمه کرده‌اند (*رجال شیخ طوسی*: ش ۶۳۵۲). وی، از مشایخ مهم صدوق است که شیخ از وی فراوان نقل می‌کند (*معجم رجال الحدیث*: ج ۱۵ ص ۵۳). بر پایه آنچه اکنون از وی در دست داریم، تنها از سه نفر

۱. برای نمونه: *ربع قرن مع العمامة الأمینی*: ص ۲۹۸؛ *مجلة تراثنا*: ش ۲۱، سال پنجم ص ۱۷۴  
*مقاله الغدير في التراث الاسلامي*

روایت می‌کند: محمد بن جعفر اسدی، کلینی و أحمد بن یحیی بن زکریا القطن، که هر سه نفر از روایان فعال در حوزه ری بوده‌اند.<sup>۱</sup>

بر پایه آنچه گذشت اطمینان تاریخی به دست می‌آید که نخستین اجازه‌گیرندگان کافی، از روایان ری بوده‌اند، و کافی و دیگر نگاشته‌های کلینی را در حوزه ری، از وی اجازه گرفته‌اند. به سخن روشن‌تر، کلینی پیش از هجرت به سوی بغداد، آثار خود را به این چند تن اجازه داده و روایت برای آنان است. (ضمیمه ۲)

#### ۶. کلینی و روایت کتاب‌های دیگران

نظر به داده‌های فهرست نویسان، کلینی در بغداد، علاوه بر اجازه دادن کتاب‌های خود، اجازه روایت برخی کتاب‌ها را نیز که خود دارا بوده است - به برخی شاگردانش داده است. این کتاب‌ها عبارتند از:

۱. کتاب *النوادر* استادش حسین بن محمد بن عمران اشعری (*رجال النجاشی*: ش ۱۵۶).

۲. کتاب‌های أحمد بن محمد بن عیسی اشعری (همان: ش ۱۹۸).

۳. کتاب سعید بن عبد الرحمان الأعرج (همان: ش ۴۷۷)

۴. کتاب *نوادیر سهل بن زیاد* (همان: ش ۴۹۰).

۵. همه کتاب‌های علی بن العباس الجرادینی الرازی (*رجال نجاشی*: ش ۶۶۸).

۶. همه کتاب‌های محمد بن حسن بن شمون (*رجال النجاشی*: ش ۸۹۹) جز آن دسته از

کتاب‌هایی که در بردارنده تخلیط بوده است.

اما درباره روایت این کتاب‌ها، از سوی کلینی، چند نکته شایان ذکر است:

- به جز نفر نخست، افراد دیگر، از استادان کلینی نبوده‌اند و از این‌رو کلینی کتاب آن‌ها را با واسطه استادان خود روایت می‌کند.

- سه راوی نخست را رجالیان کهن ستوده‌اند و در وثاقتشان گفتگویی نکرده‌اند، ولی سه نفر اخیر، مورد خدشه واقع شده‌اند. دیدگاه‌های رجالیان درباره سهل بن زیاد و محمد بن الحسن بن شمون، منفی است (*رجال نجاشی*: ش ۴۹۰ و ۸۹۹، *فهرست شیخ طوسی*: ش ۳۳۹؛ *رجال ابن غضائری*: ش ۶۵ و ۱۳۷). علی بن العباس جرادینی، نیز به غلو متهم شده است. نجاشی، او را با عبارت «رُمی باللؤ و غمز علیه، ضعیفٌ جداً» نکوهش می‌کند (*رجال نجاشی*: ش ۶۶۸). ابن غضائری نیز درباره او نوشته است:

له تصنیف فی الممدوحین و المذمومین، يدلّ علی خبثه و تهالك مذهبه، لا يلتفت إليه و لا يُعبأ بما رواه (*رجال ابن غضائری*: ۸۰).

۱. درباره راوی سوم، گفتنی است که تنها استاد وی، بر پایه روایت‌های موجود، بکر بن عبد الله بن حبیب است (*معجم الرجال*: ج ۲ ص ۳۶۳)، و درباره بکر آورده‌اند که: «یسکن الرّی» (*رجال نجاشی*: ش ۲۷۷)

اکنون پرسش اینجاست: این‌که بزرگی چون کلینی، کتاب این سه راوی ضعیف را به شاگردان خود اجازه داده، و هیچ بخشی از کتاب‌های ایشان را استثناء نکرده، به چه معناست؟<sup>۱</sup>  
احتمال دو پاسخ هست:

الف) در اصل، کلینی، این سه تن را ضعیف نمی‌شمرده است، یا آن‌گونه که رجالیان یک سده پس از او، نکوهیده‌اند، مورد نکوهش نمی‌دانسته و در سطحی پایین‌تر از رجالیانی چون نجاشی، به آنان خرده می‌گرفته است.

این احتمال درباره سهل بن زیاد پذیرفتنی می‌نماید، به ویژه آن‌گاه که بدانیم، کلینی روایت‌های فراوانی را از وی در کافی گزارش کرده است.<sup>۲</sup> ولی پذیرفتن آن درباره دو تن دیگر، نیاز به قرائن بیشتری دارد تا از شخصیت حدیثی آنان دفاع کند.

ب) کلینی، با وجود آن‌که، ایشان را ضعیف یا متهم به ضعف، می‌دانسته، ولی آن دسته از کتاب‌هایشان را که از نگاه او، قابل پذیرش بوده است، روایت کرده، در این اجازه دادن اشکالی نمی‌دیده است. به سخن روشن‌تر، مرحوم کلینی با توجه به شخصیت ویژه خود - که از کافی نیز برداشت می‌شود - اعتماد به روایت را بر پایه غور در روایت‌ها و مقایسه مضامین آن‌ها با یکدیگر و اعتماد به آن دسته از روایت‌های راویان ضعیف، که ثقات نیز نزدیک به آن را گزارش کرده باشند، پی می‌ریخته است. بدین ترتیب، آن‌گاه که از بررسی مضمونی کتاب‌های این افراد به اعتماد به این کتاب‌ها رسیده است، آن‌ها را گزارش کرده و در کوتاه سخن، نوعی وثاقت نسبی برای آن قائل بوده است.

مؤید این برداشت، نکته‌ایست که در جای خود ثابت شده و آن تفاوت نگاه و اختلاف مبنایی بزرگانی چون کلینی با دانشورانی چون ابن نوح در موضوع تخلیط

1. البته باید یادآور شویم که استثنایی که درباره برخی مطالب آمیخته با تخلیط در ترجمه محمد بن الحسن بن شمون، از سوی مرحوم نجاشی، گزارش شده است ظاهراً از مرحوم کلینی نیست، بلکه از استاد بی واسطه نجاشی - احمد بن علی بن نوح سیرافی - است. ابن نوح در جایی دیگر نیز میان روایت‌های یک راوی استثناء قائل شده است (رجال نجاشی: ش ۹۴۲ و ۹۳۹). برای آشنایی با مفهوم تخلیط به معجم مصطلحات الرجال و الدرر: ۱۵۱ مراجعه کنید. در یک نگاه کلی بیشتر کسانی که در رجال شیعه، با این مفهوم توصیف شده‌اند، کسانی‌اند که همزمان، به غلو هم متهم شده‌اند. در مجموع، از بررسی موارد کاربرد این مفهوم می‌توان این‌گونه نتیجه گیری کرد که تخلیط، در بخش مهمی از کاربردها، درجه‌ای از غلو است که آمیختگی روایت‌های غلو آمیز - از نگاه رجالیان - با روایت‌های قابل پذیرش از نموده‌های بارز آن است. از برخی نمونه‌ها، این‌گونه برداشت می‌شود که تخلیط اندکی از غلو رقیق‌تر، و سطحی پایین‌تر از آن بوده است. برای برخی نمونه‌ها که می‌توان گفته‌های بالا را تأیید کند به رجال نجاشی شماره-های ۱۵۹، ۴۳۴، ۸۹۱، ۵۵۱، ۵۶۶، ۵۹۳، ۶۶۰؛ فهرست شیخ طوسی شماره ۳۸۹ مراجعه شود.

2. گرچه سهل بن زیاد، در بسیاری از این روایت‌ها، نقش یک شیخ، اجازه را دارد، ولی باز هم تا این اندازه از طریق او روایت کردن را در کتابی چون کافی نمی‌توان نادیده گرفت.

و غلو، است؛ یعنی آنچه از نگاه برخی از رجالیان مضامین غلوآمیز یا درآمخته با غلو، به شمار می‌آمده، از نگاه کلینی غالیانه یا متهم به غلو نبوده است<sup>۱</sup>.

#### ۷. دو روایت از کلینی

(الف) علامه مجلسی، روایتی را در بحار الأنوار به نقل از مجموعه محمد علی جباعی، و او نیز به نقل از خط شهید اول، آورده است. علامه می‌نویسد:

به خط شیخ محمد بن علی جباعی یافتیم که: شیخ محمد بن مکی [شهید اول]، گفت: به خط جمال الدین بن مطهر [= علامه حلی] یافت شد که: به خط پدرم یافتیم که گفته بود: رقعتهای یافتیم که بر آن با خطی کهن چنین نوشته شده بود: این روایتی است که شیخ دانشور بزرگ، عز الدین ابو المکارم حمزة بن علی بن زهره حسینی حلبی از سخن خود بر ما املا کرد. آن‌گاه که به آهنگ حج در سال ۵۷۴ هـ به حله درآمده بود، و دیدیم که راست و چپ خود می‌نگرد. از او درباره علت نگاهش پرسیدیم، گفت: برای شهر شما فضلی عظیم سراغ دارم. گفتیم: چه فضلی؟ گفت: پدرم از پدرش از جعفر بن محمد بن قولویه از کلینی برایم روایت کرده است که او گفت: علی بن ابراهیم از پدرش از ابن دبی عمیر از ابو حمزة ثمالی از اصبع بن نباته برایم روایت کرده است که اصبع گفت: آن‌گاه که مولایم امیر المؤمنین آهنگ صفین داشت، همراه آن حضرت بودم که بر تپه‌ای ایستاد. آن‌گاه، آن درختی که میان منطقه بابل و آن تپه، به چشم می‌خورد، اشاره کرد و فرمود: شهری و چه شهری! گفتیم: مولای من! از شهری سخن می‌گویی. آیا در این‌جا شهری بوده که آثار آن از میان رفته است؟ فرمود: نه، اما شهری در این‌جا پدید خواهد آمد که بدان حله سقیه گویند. مرد از بنی اسد، آن را بنیان می‌نهد و قومی نیکوکار در آن سکونت کنند که اگر یکی از آنان خدا را سوگند دهد، خداوند بی‌شک سوگند او را اجابت خواهد کرد (بحار الأنوار: ج ۵۷ ص ۲۲۲-۲۲۳).

علامه مجلسی، در جایی دیگر از بحار نیز، گزارش بالا را با اندک تفاوت در سند آن آورده است. بر پایه آن، نویسنده آن رقعته که با ابن زهره گفتگو کرده است، شیخ محمد جعفر مشهدی، نویسنده کتاب المزار الکبیر است (بحار الأنوار: ج ۱۰۴ ص ۱۷۹).

باری! اکنون به دنبال سخن گفتن از چند و چون روایت یا اعتبار آن نیستیم. مهم آن است که این روایت از کلینی گزارش شده و در هیچ نگاشته‌ای، که از مجموعه جباعی کهن‌تر باشد، از آن سخنی در میان نیست. از آن‌جا که این روایت، در کافی نیامده است و موضوع آن هم ظاهراً با موضوع کتاب‌های کلینی تناسب ندارد، شاید بتوان احتمال داد که این روایت - بر فرض اعتبار - از آن دست روایت‌هایی است که کلینی شفاهاً برای ابن قولویه روایت کرده است. البته می‌توان درباره سند روایت

۱. برای آگاهی بیشتر، به مقاله نگارنده، با عنوان: حدیث ضعیف از نگاه کلینی، در مجموعه مقالات کنگره مرحوم کلینی مراجعه کنید.

بیش از این گفتگو کرد، ولی در این جا هدف ما تنها توجه دادن پژوهشگران به این روایت کلینی است (ضمیمه ۳).

**ضمانم:**

**ضمیمه ۱:**

دومین یاد کرد از کلینی و کافی، سخن أبو غالب زراری در رساله خود است. وی، در آن جا تصریح کرده است که همه کتاب کافی را کلینی روایت کرده است؛ قسمتی را به شکل قرائت، و بخشی را به شکل اجازه (رساله *أبی غالب الزراری*: ص ۱۷۷-۱۷۸). از آن جا که أبو غالب، رساله خود را در سال ۳۵۶ هـ نگاشته است (همان: ص ۵۵) می توان گفت، به احتمال قریب به یقین، وی از صدوق، در اشاره به کلینی و کافی، متقدم تر است.

**ضمیمه ۲:**

برخی نویسندگان پنداشته اند "همه شاگردان کلینی، ساکن بغداد و نواحی آن بوده اند" (کیهان فرهنگی: سال سوم، ش ۱۱ بهمن ماه ۶۵ ص ۳۱) و سپس نتیجه گرفته اند که: کلینی بی آن که در زادگاهش ری، یا دارالعلم قم، کتاب را عرضه کند راهی کوفه و از آن جا راهی بغداد می شود و کتابش را در بغداد عرضه می کند (همان)

و آنگاه در تحلیل ادله عرضه نکردن کافی در ری یا قم، آورده اند:

کلینی خائف بود، تا مبدا معاصرانش به معارضه برخیزند و بگویند: چرا شیوه حذف را در پیش گرفته ای و احادیثی را که دیگران پذیرفته اند و به آن فتوا می دهند به دست فراموشی سپرده ای؟ چرا کتاب خود را در جامع و کافی اعلام کرده ای، با آن که هزاران حدیث دیگر وجود دارد که از حیث متن و سند بر گلچین تو رجحان دارد؟ ... کلینی خوب می دانست که اگر معاصرانش، مجلس درس او را تحریم کنند و او نتواند کتاب خود را بر دیگران قرائت کند از نظر علمی تمام زحماتش هدر می رود ... (همان)

روشن است که این گونه تحلیل ها، بر پایه آنچه آمد، یکسر نادرست است. پیش از نگارنده برخی از پژوهشگران نیز این پندار که کلینی کافی را در بغداد نگاشته یا به پایان برده، یا در جایی دیگر عرضه نکرده است، به نقد کشیده و ناستواری آن را نشان داده اند (کیهان فرهنگی: سال چهارم، فروردین ۶۶ ش ۳۷ ص ۱۲ و ۱۳، مقاله دفاع از حدیث و پاسدارانش از استاد سید محمد جواد شبیری زنجانی).

**ضمیمه ۳:**

سید بن طاووس در *فلاح السائل*، روایتی را به کلینی نسبت داده است. عبارت سید چنین است:

وقد ذکر محمد بن یقوب الكلینی، أنّ الصادق سئل: كيف كان النبي يصلي بهم و يقرأ القرآن و لا تخشع له قلوب أهل الإيمان؟ فقال: إنّ النبي كان يقرأ عليهم القرآن بقدر ما يحتمله حالهم

وی سپس می‌افزاید:

والحدیث مختصر (فلاح السائل: ص ۱۰۸)

ولی این روایت در هیچ جای کافی دیده نشده است، و دقیقاً نمی‌دانیم سید این بخش را از کدام روایت گزینش کرده است. ضمن این‌که احتمال نقل سید از کتاب‌های دیگر کلینی بسیار بعید است؛ زیرا موضوع روایت ظاهراً با عنوان کتاب‌های دیگر کلینی هماهنگ نیست. علاوه بر آن‌که خود سید در همان کتاب فلاح السائل از کتاب کافی بارها استفاده کرده و صراحتاً از آن نام می‌برد (فلاح السائل: ص ۱۰۴، ۱۶۶، ۷۳، ۱۲۴ و...). احتمال اشتباه سید در این‌جا، با توجه به تقید شدید وی به نقل عبارات‌های منابع خود، و نقل‌های دیگر در همان کتاب از کافی، که دقیقاً در کافی نیز وجود دارد، دور از ذهن می‌نماید.

به هر روی این روایت جای بررسی و درنگ دارد. در پایان این نوشتار بر خود لازم می‌دانم از پژوهشگر ژرف‌نگر استاد سید علیرضا حسینی سپاسگذاری کنم که بخش‌های عمده این نوشته را خواندند و کاستی‌های آن را گوشزد کردند. توفیق استاد را از حضرت حق سبحانه خواهانم.

#### ضمیمه ۴:

بنده با جستجوهایی که در برخی چاپ‌های جدید از کَشکول شیخ بهایی انجام دادم، به روایت اشاره شده از سوی کلبرگ، در ترجمه‌ای از کتاب کَشکول، برخورددم. تلاش کردم تا به فراخور وقت، در متن اصلی عربی کتاب نیز آن را بیابم، ولی توفیق یار نشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
کتابنامه

#### الف) کتاب‌ها:

۱. الاکمال فی رفع الارتباب ...، ابن ماکولا، علی بن هبة الله، اعتنی بتصحيحه و التعليق عليه نايف العباس [بی‌جا]، دارالکتاب الإسلامی، الجزء السابع [بی‌تا].
۲. بحار الأنوار، مجلسی، محمد باقر، بیروت، مؤسسه الوفاء، الطبعة الثانية المصححة، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۳. البرهان فی وجوه البیان
۴. تصحيح الاعتقادات الإمامیة، شیخ مفید، محمد بن نعمان، تحقیق: حسین درگاهی، بیروت، دارالمفید، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۵. جنة الأمان الواقية (معروف به مصباح کفعمی)، کفعمی، ابراهیم بن علی، قم، انتشارات رضی، چاپ دوم، ۱۴۰۵ هـ.ق.

٦. الخصائص الفاطمية، كجورى، شيخ محمد باقر، تعريب: سيد على جمال أشرف، قم، انتشارات الشريف الرضى، الطبعة الأولى ١٣٨٠ هـ ش (متن فارسی كتاب، به صورت چاپ سنگی و بسیار کمیاب است، لذا از ترجمه عربی آن استفاده شده است).
٧. الزريعة إلى تصانيف الشيعة، آقا بزرگ طهرانی، محمد محسن، بيروت، دار الأضواء، الطبعة الثالثة، ١٤٠٣ هـ ق.
٨. ربع قرن مع العلامة الأميني، حسين الشاكري، قم، الناشر: المؤلف، الطبعة الأولى، ١٤١٧ هـ ق.
٩. رجال الشيخ الطوسي، شيخ طوسي، محمد بن الحسن، تحقيق: جواد القيومي، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٥ هـ ق.
١٠. رجال النجاشي، نجاشي، أحمد بن علي، تحقيق: السيد موسى الشبيري الزنجاني، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الخامسة، ١٤١٦ هـ ق.
١١. الرجال لابن الغضائري، ابن غضائري، أحمد بن الحسين، تحقيق: السيد محمد رضا الحسيني الجالي، قم، دار الحديث، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ هـ ق.
١٢. رسالة أبي غالب الزراري، أبو غالب الزراري، أحمد بن محمد، تحقيق: السيد محمد رضا الحسيني الجالي، قم، مركز البحوث و التحقيقات الإسلامية ١٤١١ هـ ق.
١٣. الصراط المستقيم إلى مستحقى التقديم، البياضى العاملى، على بن يونس، صححه و حققه و علق عليه محمد الباقر البهبودى، تهران، مكتبة المرتضوية، ١٣٨٤ هـ ق.
١٤. فرج الهموم، ابن طاووس، سيد على بن موسى، قم، منشورات الرضى، ١٣٦٣ ش.
١٥. فلا السائل، ابن طاووس، سيد على بن موسى، قم، دفتر تبليغات اسلامى، ١٣٧٢ ش.
١٦. الفهرست، شيخ طوسي، محمد بن الحسن، تحقيق: جواد القيومي، قم، مؤسسة نشر الفقه، ١٤١٧ هـ ق.
١٧. كتابخانه ابن طاووس، اتان كلبرگ، مترجمان: سيد على قرانتى و رسول جعفریان، قم، كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى نجفى ، ١٣٧١ هـ ش.
١٨. كشف المحجة، ابن طاووس، سيد على بن موسى، تحقيق: محمد الحسنون، قم، مكتب الأعلام الإسلامى، ١٤١٢ هـ ق.
١٩. كشكول شيخ بهايى، شيخ بهايى، محمد بن الحسين، ترجمه و تحقيق: عزيز الله كاسب، تهران، گلى، چاپ پنجم، ١٣٧٨ هـ ش.
٢٠. المؤلف و المختلف، عبد الغنى بن سعيد ازدي مصرى، حققه و علق مثنى محمد حميد الشمري، قيس عبد اسماعيل التميمى، بيروت، دار الغرب الإسلامى، الطبعة الأولى، ١٤٢٨ هـ ق.
٢١. معادن الحكمة، علم الهدى، محمد بن المحسن الكاشانى، مع تعليقات على الأحمدي الميانجى، قم، جامعه مدرسين حوزه علمية قم، ١٤٠٧ هـ ق.
٢٢. معجم رجال الحديث، آيت الله سيد أبو القاسم خويى ، [بى جا] مركز نشر الثقافة الإسلاميه، الطبعة الخامسة، ١٤١٣ هـ ق.

۲۳. معجم مصطلحات الرجال و التّراية، محمد رضا جديدي نژاد، باشراف: محمد كاظم رحمان ستايش، قم، دارالحديث، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۲۴. مكتب در فرايند تكامل، حسين مدرسي طباطبائي، ترجمه هاشم ايزد پناه، تهران، كوير، ۱۳۸۶ ش.
۲۵. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، محمد بن علي بابويه، تصحيح و تعليق: علي اكبر الغفاري، قم، مؤسسة الإسلامي، الطبعة الثانية، [بی تا].
۲۶. مهج الدعوات، ابن طاووس، سيد علي بن موسى، قم، دار الذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۲۷. النوادر في جمع الأحاديث، فيض كاشاني، محمد بن المرتضى، تهران، كتابخانه شمس، [بی تا].

#### (ب) مجله‌ها:

۱. تراثنا، مؤسسه آل البيت، شماره مسلسل: ۲۱، سال پنجم، شوال، ذوالقعدة، ذوالحجة ۱۴۱۰ هـ.ق، مقاله الغدير في التراث الإسلامي، از سيد عبد العزيز طباطبائي.
۲. كيهان فرهنگي، سال سوم، ش ۱۱، بهمن ماه ۶۵، مقاله «آخرين كلام در عرصه روايت و درايت حديث» از محمد باقر بهبودي.
۳. كيهان فرهنگي، سال چهارم، ش اول، فروردين ماه ۶۶، مقاله «دفاع از حديث و پاسدارانش» از سيد محمد جواد شيبيري.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی